

تحلیل گفتمانی نظریه ادبیات کودک

تا پیش از آغاز دهه هفتاد



o حسین شیخ‌الاسلامی

این مقاله، هفتمین مقاله از سلسله مقالات «نقد نقد» است که در مجله کتاب ماه کودک و نوجوان انتشار می‌یابد. تاکنون توانسته‌ایم آرای شش تن از تأثیرگذارترین دست‌اندرکاران ادبیات کودک را بازخوانی کنیم و با بررسی نقاط ضعف و قوت‌شان، آنان و نظریات‌شان را به چالش بکشیم. این مقاله که در دو قسمت عرضه می‌شود، به مثابه ارزیابی نهایی از وضعیت نظریه ادبیات کودک تا پیش از سال ۱۳۷۰ است. در این جا سعی خواهیم کرد پس از بازگویی سیر مجمل تاریخی، به نمایی کلی (و صد البته نه چندان مفصل) از سخن یا گفتمان (discourse) نظریه ادبیات کودک دست یابیم. نکته بعدی که در این مقاله به آن توجه می‌شود، ساز و کار مشروعیت بخشی به گزاره‌ها و روش صدور گزاره در این گفتمان است. این موضوع، قسمت اول مقاله را که در این شماره عرضه می‌شود، تشکیل می‌دهد.

صلاحیت نگارنده برای نگاشتن چنین مطلبی بود. سن کم نویسنده، بی‌تجربگی در امر ادبیات کودک، چاپ نشدن حتی یک کتاب از این نویسنده در مورد ادبیات کودک و... همه و همه از دیدگاه منتقدان، عاملی بود که از نگارنده برای به چالش کشیدن بزرگ‌ترین چهره‌های تاریخ نوپای ادبیات کودک، سلب صلاحیت می‌کرد. آنان معتقد بودند کسی حق دارد از این افراد انتقاد کند و آنان را به چالش بکشد که خود نیز مقامی همپایه آنان داشته باشد.

واقعیت این است که اگر چه ادعای این دوستان کاملاً قبل فهم و انتظارشان معقول به نظر می‌رسد، متأسفانه، منطقی نیست. اگر چه نویسنده به مقام و جایگاه تک‌تک این بزرگواران در پیشرفت ادبیات کودک معتقد است، در نظریه ادبیات کودک،

علی‌رغم درخواست‌های مکرر، هیچ‌کدام مکتوب و منتشر نشده است) بسته نشده باشد.

نخستین دسته انتقاداتی که به این مقالات وارد بود و در جایگاه‌های مختلف، از سوی افرادی که در این مقالات نقد شده‌اند نیز بیان شد، عدم

به نظر می‌رسد پیش از آغاز بحث، نکاتی چند در باب انتقاداتی که تاکنون در مورد این مقالات شده است، گفته شود تا پرونده دوره نخست نظریه ادبیات کودک، بدون جوابگویی به این انتقادات (که متأسفانه بیشتر شفاهی به نگارنده تذکر داده شده و

در باب انتقاداتی که تاکنون در مورد این مقالات شده است، گفته شود تا پرونده دوره نخست نظریه ادبیات کودک، بدون جوابگویی به این انتقادات (که متأسفانه بیشتر شفاهی به نگارنده تذکر داده شده و

چندان پیشرفتی ملاحظه نمی‌کند (این امر را در ادامه همین مقاله، به تفصیل بررسی خواهیم کرد). ضمن آن که این آموزه که صادرکننده گزاره نقشی در حقیقت گزاره دارد، آموزه‌ای مربوط به دوران پیشامدرن (قبل از قرن ۱۸) است و در دوران مدرن، این حکم دگرگون شده و صورت دیگری به خود گرفته است (ر.ک.

Michel Foucault, ۱۹۶۶ Order of things)

بنابراین، به نظر نمی‌رسد لااقل در اندیشه مدرن، مؤلف چندان جایگاهی در صدق یا کذب گزاره‌ای خود داشته باشد.

دسته دوم انتقادات، به لحن متن و نوع صدور حکم در مقالات مربوط می‌شد، این دسته از منتقدان، معتقد بودند که زمان صدور حکم از سوی منتقد، گذشته است و نویسنده باید با لحنی آرام‌تر و به دور از صدور حکمی قطعی، داوری معتدل و ضد تمامیت خواهانه داشته باشد. در جواب این دوستان، می‌توان به ذکر این نکته بسنده کرد که جزمیت،

چاشنی اجتناب‌ناپذیر هر جمله خبری است که صادر می‌شود بنابراین، این که کسی بر گزاره خود مهر تأیید قطعی زند، نه تنها تمامیت خواهانه نیست، بلکه تقریباً اجتناب‌ناپذیر است. جزمیت و دگماتیسم از آن جا آغاز می‌شود که گوینده، میدان اظهار نظر را منحصر به خود کند و جایی برای دفاع و سخن طرف مقابل نگذارد که البته، این به هیچ عنوان با درخواست‌های مکرر نگارنده، برای توضیح و ارشاد از طرف بزرگان و منتقدان خود، منطبق نیست.

و بالاخره، دسته سوم انتقاداتی که به نگارنده این مقالات منتقل شد، عدم جامعیت و در نظر نگرفتن حق رشد نظریه‌پردازان ادبیات کودک، در این مقالات است.

واقعیت این است که جز در یک مورد (آقای کیانوش) در بقیه موارد، سعی شد تا آن‌جا که می‌توان تمام آثار تئوریک افراد، نقد و بررسی شود. در مورد آقای رهگذر، از آن‌جا که تعداد کتاب‌ها در حد قابل قبولی بود، به آن‌ها اکتفا شد و از بررسی مقالات چاپ شده ایشان در مطبوعات صرف‌نظر کردم. تمام مصاحبه‌ها و مقالات آقای رحماندوست، توسط همکار عزیز، حسین حداد، جمع‌آوری شده بود که با همیاری این عزیز به دست من نیز رسید و تمام آن را صفحه به صفحه مطالعه کردم. مجموعه آثار آقای حجوی را خود ایشان، در کمال حسن نیت، به رسم امانت در اختیار من قرار دادند که کاملاً بررسی شد. متن آثار تئوریک خانم میرهادی نیز توسط مؤسسه تحت مدیریت ایشان (شورای کتاب کودک)، به من امانت داده شد که از

آن عزیزان نیز کمال سپاس را دارم و بالاخره، تمام کتب تئوریک چاپ شده آقای نادر ابراهیمی، مقاله مهم و متأسفانه چاپ نشده ایشان (رابطه حکومت و ادبیات کودک) نیز با همکاری بعضی دوستان و هم‌چنین شورای کتاب کودک، در اختیار من قرار گرفت که آن‌ها نیز با دقت خوانده شد. به هر حال، فکر نمی‌کنم با توجه به چارچوبی که در مقاله اول برای بررسی ترسیم کرده‌ام، کم‌کاری کرده یا سهل‌انگاری انجام داده باشم و باید اذعان کرد که حتی اگر اثری نیز از قلم افتاده باشد، طبیعتاً چنان تأثیری نخواهد داشت که ارکان نظریات یک فرد را به هم بریزد و تصور ما را از اندیشه وی دگرگون سازد.

اما در مورد این که به رشد و دگرگونی نظریات این اندیشمندان در مقالات اشاره‌ای نشده، باید گفت، متأسفانه شخصاً هیچ رشدی در نظریه ادبیات کودک این اساتید مشاهده نکردم و مقالات بسیاری از ایشان که با فاصله زمانی بیش از ده سال نگاشته شده بود،

براساس یک تئوری و کاملاً در یک چارچوب بود. تناقضاتی هم که در اندیشه‌های برخی از دوستان یافتیم، تناقضاتی همزمان بود و نه در فاصله زمانی و این همزمانی، امکان تغییر کلی دیدگاه را از بین می‌برد.

به هر حال، همان‌گونه که گفتم، علی‌رغم اصرار فراوان، مخالفان این مقالات هیچ‌گاه اشکالات مرا به صورت علنی و مکتوب منتشر نکردند که این باعث شد، این مقالات از یکی از اهداف خود که گشودن باب گفت‌وگوهای تئوریک در باب ادبیات کودک بود، بازماند.

به هر حال، آن‌چه قطعی است، وجود گزاره‌هایی است در قالب مقالات مذکور که به دلیل چاپ، مدت‌ها قابل دسترسی و نقد خواهند بود و با مسیری که هر کلام مکتوبی می‌پیماید، آنان نیز از هنگام نوشته شدن، از نویسنده خود جدا شده‌اند و اکنون نویسنده نیز تنها به اندازه یکی از همان خواننده‌ها، حق اظهار نظر در باب صدق و کذب آن‌ها را دارد.

تاریخچه

در ایران، ادبیات کودک، یکی از نخستین حیطه‌هایی است که تحت تأثیر مدرنیسم غربی قرار می‌گیرد. اساساً مفهوم کودک، مفهومی است که به پیروی از ایجاد مفهوم انسان، در طلوع مدرنیته به وجود آمد، بنابراین، آغاز رویکرد به ادبیات کودک، هم‌چون حیطه‌ای جداگانه و شایسته بررسی خاص و ویژه، نمایشگر آغاز دوره مدرنیته در ایران است.^۲ اما این روند در ایران، ویژگی منحصر فردی دارد که اگر چه مدرنیسم، ادبیات کودک را

به موجودی ناقص‌الخلقه تبدیل می‌کند، در نوع خود، جالب و شایسته تحقیقات فراوان و ریزبینانه است.

مارکسیسم را می‌توان تقریباً نخستین مکتب انتقادی در مدرنیته دانست. مارکس و پیروانش که مدرنیته را از جنبه اقتصادی آن مطالعه می‌کردند، به مضر آن پی بردند و اگر چه با اعتقاد به دترمینیسم تاریخی، عملاً راه هر گونه پیش‌گیری از تبعات آن را نالازم و حتی احمقانه می‌شمردند، انتقادات تند و تیزی به نظام اقتصادی مدرن در درجه اول و سپس به نظام فرهنگی آن وارد ساختند که دنیای اندیشه را تحت تأثیر خود قرار داد.^۳

آن‌چه در ایران اتفاق افتاد، همزمانی تقریبی ورود مدرنیته و مهم‌ترین منتقد آن در آن روزگار، یعنی مارکسیسم بود.^۴ به این معنا که جامعه روشنفکری آن دوران، در همان حالی که با مفاهیم مدرن و شیوه تفکر آن آشنا می‌شد، به مارکسیسم هم که روشنفکرانه‌ترین جریان آن روزگار تلقی می‌شد، علاقه نشان می‌داد. بنابراین، در بسیاری موارد، ما شاهد آثار و افکاری در آن دوره هستیم که هم نویددهنده آغاز دوره مدرنیته در ایران است و هم منتقد مدرنیته.

به هر روی، در ادبیات کودک، شاهد صمدبهرنگی، به عنوان نخستین کسی هستیم که به کارهای پیرامونی ادبیات کودک می‌پردازد و اگر چه حجم و تعداد داستان‌هایش به مراتب بیش از تعداد کتاب‌های پیرامونی‌اش است، او رواج‌دهنده نگرش جدی به ادبیات کودک و در واقع پرداختن به این شاخه از آثار مکتوب، هم‌چون آثاری ماهو و عرضاً جدا از دیگر شاخه‌های ادبیات کودک است.

در واقع، یکی از این سلسله مقالات هم قرار بود به صمدبهرنگی اختصاص یابد، اما از آن‌جا که از پیش، عامل تاریخی از سلسله عواملی که باعث انتخاب نظریه‌پردازان ادبیات کودک می‌شد، حذف شده بود و از سوی دیگر، نظریات صمدبهرنگی بسیار پراکنده و نامنسجم‌تر از آن بود که بتوان در یک مقاله به بررسی آن پرداخت، از این امر صرف‌نظر شد. اما نباید از نقش صمدبهرنگی، در ایجاد سخن یا گفتن ادبیات کودک غافل شد. صمد علی‌رغم تمام پراکندگی، احساسات‌زدگی و غوغاسالاری‌ای که در صدور احکام از خود نشان می‌دهد، به هر حال، آغازگر گفت‌وگو در باب ادبیات کودک است.

پس از صمد، این دو جریان متناقض (مدرنیته و مارکسیسم)، هر دو در نظریه‌پردازی ادبیات کودک، شانه به شانه هم تأثیرگذار بودند و تا پیش از انقلاب اسلامی ایران، این امتزاج نامعمول و پارادوکسیکال ادامه داشت و آرای هم‌چون آرای محمود کیانوش، نادر ابراهیمی و توران میرهادی،

نتیجه مستقیم این درهم‌آمیزی، به اضافه رویکرد رمانتیکی است که معمولاً نویسندگان و کارشناسان ادبیات کودک، به این حیثه دارند.

پس از انقلاب، نسل جدیدی از منتقدین و کارشناسان ادبیات کودک وارد صحنه شدند که اگر چه معتقد بودند دقیقاً در جبهه مخالف نویسندگان کودک پیش از انقلاب هستند، به واقع در ریشه و پایه دیدگاه‌شان در مورد ادبیات کودک، چندان تفاوتی با جبهه مخالف‌شان نداشتند. (درباره‌ی جزئیات این موضوع، در بخش بررسی گفتمان ادبیات کودک، به تفصیل صحبت خواهد شد).

این امر، بیشتر ناشی از آن بود که آن‌چه مارکسیسم به ادبیات کودک ما منتقل شده بود، بیشتر لایه‌ای سطحی و مرکب از اصطلاحات مارکسیستی بود تا مارکسیسم واقعی، در حقیقت، تنها شعرهای مارکسیستی و ادبیات طبقاتی در دست‌اندرکاران ادبیات کودک مؤثر واقع شده بود. به عبارت دیگر، اگر هر مکتب را به سه عنصر میانی، روش و غایات تقلیل دهیم، آن‌چه میان همه اندیشمندان ادبیات کودک مشترک بود، مبانی بود. روش مارکسیستی تقریباً هیچ‌گاه در ادبیات کودک مورد استفاده قرار نگرفت و غایات مارکسیسم نیز تا حد زیادی با غایات ایدئولوژیک انقلاب اسلامی مشترک بود (حداقل در جنبه‌های اجتماعی).

بنابراین، تنها اتفاقی که در نظریه‌ی ادبیات کودک پس از انقلاب رخ داد، ورود عناصر مذهبی، یعنی تنها نقطه افتراق جدی مارکسیسم و انقلاب اسلامی، به این حیثه بود که البته، جهت‌گیری جدیدی به ادبیات کودک ما نداد.

آمیزش پارادوکسیکال مارکسیسم و مدرنیسم، جای خود را به درهم‌آمیزی رویکرد ضد مدرن - مذهبی و مدرنیته داد. البته، چون تئوری‌های مدرنیته، کم‌تر در سطح جامعه منتشر می‌شد، اکثر نظریه‌پردازان ادبیات کودک، از مدرنیته با عنوان فرهنگ غرب و تحت یک کمیت بحث می‌کردند و این رویکرد، کم‌تر به انتقاد جدی و دقیق از رویکردهای مدرن نسبت به ادبیات کودک پرداخت. به اضافه این که فرهنگ شرق نیز که اصطلاحی برای مارکسیسم بود نیز توسط نظریه‌پردازان ادبیات کودک، به دشمن درجه دو آن‌چه ادبیات راستین کودک نامیده می‌شد و قرار بود نماینده فرهنگ اسلامی باشد، تبدیل شد.^۵ شاید بهترین نمونه‌ها برای این‌گونه نظریه‌پردازان، محمدرضا سرشار و مصطفی رحماندوست باشند.

به هر حال تا پیش از آغاز دهه هفتاد، این دو جریان، دوشادوش هم پیش می‌رفتند و عمده تنش‌های موجود در ادبیات کودک نیز حاصل صف‌آرایی این دو گروه در مقابل هم بود. اگر چه می‌توان در باب کنش و واکنش و وابستگی این دو جبهه به هم نیز سخن گفت: چرا که به نظر

می‌رسد، این دو گروه هم مانند تمام دشمنان، به نوعی برای حیات خود به یکدیگر وابسته بودند و (اگر چه شاید ناخودآگاه) به حفظ حیات دیگری، درست به اندازه حفظ حیات خود علاقه‌مند بودند.

سخن یا گفتمان ادبیات کودک تا پیش از دهه هفتاد^۶

الف) اجزا:

ادبیات کودک تا پیش از دهه‌ی هفتاد از دو گفتمان جدا تشکیل می‌شد که اگر چه افراد دست‌اندرکار در هر دو حیثه، برای اظهارنظر مشروعیت داشتند، به هر حال، استقلال این دو گفتمان از هم انکارناپذیر است. گفتمان اول، گفتمان خلق و آفرینش ادبی برای کودکان است. در این گفتمان، قواعد خاصی حاکمیت داشت که اکنون جای بحث از آن‌ها نیست و کلاً بررسی این گفتمان، سلسله مقالاتی جداگانه می‌طلبد تا سیر تحولی آن را گام به گام مطالعه کند. اما گفتمان دوم، گفتمان تئوری ادبیات کودک بود. در

این گفتمان (که ما از این پس، به بررسی اجمالی آن خواهیم پرداخت) گزاره‌های مربوط به سه حیثه نقد، تئوری ادبی و سیاستگذاری در باب ادبیات کودک، جای می‌گرفتند و ساختار اصلی آن را تشکیل می‌دادند. واقعیت این است که در آن دوران، چندان تفاوت و تمیزی بین این سه حیثه (و گهگاه حیثه چهارمی که می‌توان عنوان ممیزی کتاب به آن داد) احساس نمی‌شد و گزاره‌هایی که به هر یک از این سه (یا چهار) حیثه تعلق داشت، تحت عنوان گزاره‌ای تئوریک، برای تعیین صدق و کذب و میزان اعتبار، به این گفتمان احاله می‌شد.

در نتیجه همین درهم‌آمیختگی است که ما در بررسی این شش شخصیت، دیدیم تقریباً همه آن‌ها علاوه بر این که در حوزه نقد ادبی نیز دست به قلم بودند، تئوری ادبیات کودک خود را با تعیین هدف همراه ساخته بودند و در عین حال، هنگام صدور گزاره‌های تئوریک، به نقد وضع موجود ادبیات کودک نیز می‌پرداختند!

ویژگی دیگری که در اثر این درهم‌آمیزی، گفتمان ادبیات کودک به خود می‌بیند، این است که گزاره‌ها در چنین گفتمانی، هیچ‌گاه مطلقاً تئوریک، منتقدانه یا سیاستگذارانه نیست و همیشه آمیزه‌ای از هر سه وجه را در خود دارد. این جاست که ما درمی‌یابیم چرا علی‌رغم این‌که تئوری ادبیات کودک پیش از انقلاب، با تئوری ادبیات کودک پس از انقلاب تقریباً منطبق است، اما هیچ‌گاه حتی در خردترین گزاره صادر شده از سوی این دو جناح، به این انطباق اشاره‌ای نمی‌شود و دو طرف شدیداً از هم برائت می‌جویند.

علت اصلی این امر، همین درهم‌آمیزی است؛

یعنی از آن‌جا که تئوری ادبیات کودک، از سیاستگذاری در مورد ادبیات کودک جدا نیست، موافقت با تئوری ادبیات کودک یک فرد، به معنای همراهی با هر سه جنبه گفتمان تئوریک ادبیات کودک، یعنی نظریه، نقد و سیاستگذاری ادبیات کودک است و طبیعتاً چون این دو جبهه در امر سیاستگذاری، تمایلات مختلف و گاه حتی متضاد دارند، نمی‌توانند حتی با تئوری ادبیات کودک یکدیگر موافقت و همراهی کنند و دقیقاً به همین دلیل، بسیاری از متون، تکرار متون پیشین هستند و تنها به این انگیزه نگاشته شده‌اند که نگارنده مجبور نباشد به متون نظریه‌پردازی اشاره کند که احیاناً متعلق به جبهه مخالف است.

ب) ابر روایت‌ها:

۱) ادبیات کودک جزئی از ادبیات است: اولین ابر روایتی که بر گفتمان ادبیات کودک پیش از دهه هفتاد، حکمرانی می‌کرد، این آموزه بود

که ادبیات کودک، بخشی از ادبیات به صورت کلی است و باید به آثار ادبی کودک، هم‌چون آثار ادبی بزرگسال برخورد کرد. این‌که این انگاره در پی چه انگیزه‌هایی تا به این حد تقویت شده که در حد ابرروایتی در گفتمان مطرح شود که عدول از آن باعث اخراج گزاره از گفتمان باشد (بهترین دلیل چنین امری طرد شدید و غلیظ این گزاره‌ها از سوی بزرگان ادبیات کودک است)، می‌تواند ناشی از دو دسته علل باشد. یکی علل تاریخی است که پژوهشی دقیق و موشکافانه می‌طلبد و تحلیل آن‌ها از عهده نگارنده خارج است و دیگری علل نظری است که می‌توان به اجمال، به برخی از آن‌ها پرداخت. از جمله این علل، یکی تغذیه اعتباری ادبیات کودک، از ادبیات بزرگسال است. به این معنا که ادبیات به صورت کلی برای نظریه‌پردازان این دوره می‌توانست هم‌چون مجموعه‌ای بزرگ‌تر مطرح باشد که بتواند به یکی از زیرمجموعه‌های نوپایش، ادبیات کودک که هنوز نتوانسته ضرورت وجودی‌اش و هم‌چنین، اعتبار لازم برای ابراز وجود را اثبات کند اعتبار برساند. دلیل دیگر که می‌تواند به عنوان سبب‌ساز اصرار شدید دست‌اندرکاران ادبیات کودک، به اتصال خود با ادبیات در معنای عام باشد، عدم باور ادبیات کودک، هم‌چون رشته‌ای مستقل است. به این معنا که حتی خود دست‌اندرکاران این رشته، باور نداشتند که این رشته بتواند در مقابل ادبیات عام، هم‌چون رقیبی سربلند کند و دقیقاً به همین دلیل، سعی می‌کردند با اتصال خود به ادبیات عام، خود را هم‌چون شاخه‌ای از این ادبیات جلوه دهند و بالاخره، دلیل سومی که می‌توان ذکر کرد،

این نکته است که با اعتقاد به این روایت، عملاً ابر روایت دیگری که بر این گفتمان حاکم است، یعنی لزوم وجود صداقت در نویسنده کودک و محکومیت ادبیات کودک سفارشی، حمایت می‌شود و دیدگاهی تئوریک برای آن به وجود می‌آید (در مورد این ابر روایت نیز توضیح خواهیم داد).

۲. ادبیات کودک باید ادبیاتی متعالی باشد:

این که متعالی بودن، متضمن چه ویژگی‌هایی است، طبیعتاً یکی از نقاط افتراق صادرکنندگان گزاره‌ها در این گفتمان است، اما آن چه در همه اینان مشترک است، این نکته است که همه بر سر هدفمند بودن و به رشد و داشتن ادبیات کودک متفق‌القولند و هنگامی این اتفاق رای باعث ابرروایت دانستن این گزاره در گفتمان می‌شود که بدانیم آثار و گزاره‌هایی که بر این گزاره مهر تأیید زنند، عملاً از گفتمان حذف می‌شوند و حتی لایق بررسی نیز دانسته نمی‌شوند.^۴ و این گزاره نیز محصول تفکر مارکسیستی می‌تواند محسوب شود؛ چرا که در این بینش، ادبیات باید بر اساس هدفی که دنبال می‌کند، ارزشیابی شود و علاوه بر این و مهم‌تر آن که در تفکر مارکسیستی، بوالهوسی و اساساً لذتجو بودن، باعث سلب اعتبار از گزاره می‌شود و آن را از حیطه بررسی دور می‌کند. بنابراین، اندیشه بازی و شوخی، در نظریه‌پردازی ادبیات کودک، عملاً طرد می‌شود و حتی آثار بازیگونه نیز صراحتاً از دایره آن چه در آن روزگار ادبیات کودک خوانده می‌شد، بیرون رانده می‌شوند.^۵ این که این ابر روایت، چه مختصاتی را به گفتمان‌های نظریه‌پردازی و خلق ادبیات کودک تحمیل می‌کند، به بخش‌های بعدی مقاله محول می‌کنیم.^۶

۳. ادبیات سفارشی نوع پستی از ادبیات است:

شاید مهم‌ترین کارکرد این ابر روایت در پیش از انقلاب، وجهه اپوزیسیون دادن به نظریه‌پردازی ادبیات کودک و هم‌چنین، تنگاتنگ آن، آثار ادبی کودک بود، اما پس از انقلاب، این ابر روایت دقیقاً کارکردی برعکس پیدا کرد؛ یعنی این بار نویسندگانی که آثارشان منطبق با سفارش‌دهنده حکومتی بود، با ذکر این نکته که ادبیات سفارشی، نوع پست و غیر موفق ادبیات کودک است، استدلال می‌کردند که چون آثارشان گهگاه موفق و درخور اعتنا از آب درآمد، بنابراین نه تنها وابسته به حکومت نیستند، بلکه کاملاً از روی جوشش درونی، به تولید آثار می‌پردازند و حتی در موقعیت حکومتی باژگون نیز دست از تولید این‌گونه آثار

برنخواهند داشت. بنابراین، هر دو جبهه، هم جبهه اپوزیسیون و هم جبهه حکومتی، بر این امر صحه گذاشتند و این گزاره نیز به ابر روایتی تبدیل شد که انکار آن، به طرد از گفتمان می‌انجامید.

ضمن آن که نقش شرایط اجتماعی و طرد عرفی کار سفارشی کردن را نیز نباید در تبدیل این گزاره به ابر روایت، ناگفته گذاشته به

هرحال، این ابر

روایت شاید

سیاسی‌ترین ابر روایت در

بین ابرروایت‌های گفتمان ادبیات

کودک باشد که حیات و وجهه هر دو

جبهه به آن وابسته است و چه بسا با به هم ریختن کامل آن، جناح‌بندی‌ها نیز اساساً متحول شود و ساختار موجود در گفتمان ادبیات کودک به هم بریزد.^۷

۴. تقابل ادبیات بازاری و ادبیات متعالی:

این ابرروایتی است که تا چندی پیش، حتی در ادبیات جهان نیز حضور مؤثر داشت و به گزاره‌ها شکل می‌داد. کارکردی که این ابر روایت به عهده دارد، در واقع دفاع از ادبیاتی است که مخاطب خاص دارد و عملاً با فروشی مختصرتر روبه‌روست. البته، سال‌هاست که در ادبیات جهان، این نوع ادبیات، به هیچ عنوان ادبیات پست یا فرومایه تلقی نمی‌شود، بلکه ادبیاتی متعلق به عوام دانسته می‌شود و از آن جا که در مورد کودکان، معمولاً از طبقه‌بندی عام و خاص اجتناب می‌شود، عملاً از ادبیات بازاری به آن معنا نیز خبری نیست، بلکه صرفاً در حیطه سیاستگذاری (و نه نظریه‌پردازی)، از آثاری (اعم از پرفروش یا کم فروش) سخن می‌رود که بار منفی فرهنگی دارند.

اما در ادبیات کودک ایران، این ابر روایت، کارکردی کاملاً متفاوت دارد. از آن جا که آثاری که از نظر بزرگان گفتمان ادبیات کودک، فرهنگی و مثبت هستند، کم‌تر به فروش می‌رسند و کتاب‌هایی با بار منفی فرهنگی، با تیراژهایی نجومی منتشر می‌شوند، کم‌کم ادبیات پرفروش، به ادبیات بازاری و بی‌ارزش تبدیل می‌شود و ادبیات فرهنگ‌ساز، کم فروش از آب در می‌آید.^۸ بگذریم از این نکته که بسیاری از این اندیشمندان، خواستار طرد و محرومیت کتاب‌های پرفروش از حق انتشار (از سوی دولت) هستند و فکر می‌کنند به این ترتیب، کتاب‌های فرهنگ ساز بیشتر به فروش می‌روند. (که نه تنها به معنای طرد آثار پرفروش از ادبیات کودک است، بلکه طرد این آثار، از گروه آثار مکتوب را نیز به دنبال دارد)!

سویه فراگفتمانی این ابرروایت نیز کاملاً

مشخص و مشهود است و نیاز چندانی به توصیف بیشتر ندارد.

۵. استقلال کودک و تحمیل نکردن دید

بزرگسالانه به او:

اگرچه صمد بهرنگی، تقریباً با این گزاره مخالف است و حداقل باید گفت به آن اشاره‌ای نمی‌کند.^۹ این گزاره که گزاره‌ای کاملاً مدرن است، در ادبیات کودک نقشی به سزا ایفا می‌کند و در واقع، برآورنده نیاز کسانی است که به هر حال، تحت تأثیر آن هستند (در باب چگونگی عمل به این گزاره، در قسمت‌های بعدی این مقاله صحبت خواهد شد).

ضمن آن که نقش ارزش‌های عرفی جامعه را نیز نباید در ایجاد چنین ابرروایتی، مغفول باقی گذاشت.

۶. لزوم صداقت نویسنده در تولید آثار ادبی:

بالاخره، آخرین گزاره‌ای که نگارنده در گفتمان ادبی، غیرقابل انکار دید، لزوم صداقت نویسنده در تولید آثار ادبی است، این ابرروایت نیز علاوه بر آن که بر پایه گفتمانی فراتر (گفتمان ارزشی جامعه) شکل گرفته، به ابرروایت سوم و دوم نیز رابطه‌ای تنگاتنگ دارد و تقریباً بر آن‌ها صحه می‌گذارد. در واقع، باید این سه ابرروایت را یک سه‌گانه دانست که همدیگر را تکمیل می‌کنند و به همدیگر اعتبار می‌بخشند.

ج) مقبولیت در گفتمان

مبحث مقبولیت، مبحثی بسیار مهم و حیاتی در تحلیلی گفتمانی به حساب می‌آید و به بررسی این نکته می‌پردازد که وقتی یک گزاره، در گفتمانی قابل بررسی تشخیص داده شد، با چه معیار و محک‌هایی صدق و کذب آن مشخص می‌شود و در واقع از چه منبعی کسب مقبولیت می‌کند؟^{۱۰}

کسانی هستند که سال‌ها دست اندرکار ادبیات کودک بوده‌اند، از سویی، این افراد برای اعتبار گزاره‌هایشان نه به پیشینه و استدلال منطقی گزاره، بلکه به تجربه خودشان تمسک می‌جسته‌اند که البته در بیشتر موارد، به علت وجود اعتبار خدشه‌ناپذیر و غیرقابل انکار این افراد در این حیطه، این تمسک ناگفته پذیرفته می‌شد و نیازی به اظهار آن نبوده است، این شیوه، آن گونه که فوکو، در کنار «مراقبت و تنبیه» می‌گوید، مربوط به دوران پیشامدرن می‌شود که در آن دوران، این افراد بودند که اعتبار داشتند و نه گزاره‌ها.

جالب این که دو گفتمانی که در ادبیات کودک برشمرديم (گفتمان خلق و آفرینش و گفتمان تئوریک)، در مقبولیت بخشی به گزاره‌ها ارتباطی شدیدی، ولی یک سویه، از گفتمان آفرینش به گفتمان تئوریک پیدا می‌کنند، به این معنا که حضور

انقلاب این ادبیات نداشت و عناصر مشترک فراوانی بین این دو دیده می‌شد (مقاله مربوط به محمد رضا سرشار را مقایسه کنید با مقاله مربوط به نادر ابراهیمی).

۶. برای آشنایی بیشتر با مفهوم سخن یا گفتمان (discourse)، می‌توانید به کتاب‌های موجود به زبان فارسی درباره میشل فوکو مراجعه کنید.

۷. برای پرهیز از اطاله کلام، در تمام مواردی که از این شش تن سخن می‌رود، از تکرار نقل قول‌ها می‌پرهیزم و علاقه‌مندان را به بخش‌های پیشین این سلسله مقالات ارجاع می‌دهم.

۸. برای پرهیز از اطاله کلام، از توصیف ابروایت صرف نظر کرده‌ام و خوانندگان را به متون لیونار، فیلسوف معاصر فرانسوی، ارجاع می‌دهم.

۹. ر.ک. رضا رهگذر، نادر ابراهیمی و مصطفی رحماندوست.

۱۰. همان.

۱۱. ذکر این نکته، خالی از لطف نیست که این ابروایت، صراحتاً گفتمان سابق ادبیات کودک را مقابل پسامدرنیسم و حتی مدرنیسم پسین قرار می‌دهد.

۱۲. برای توضیح بیشتر، تصور کنید انبوهی از نوشته‌های سفارشی که صرفاً به علت سفارشی بودن طرد شده‌اند، به صورت جدی بررسی شوند و نویسندگان بسیاری از این که سفارشی می‌نویسند، دفاع کنند!

۱۳. مصطفی رحماندوست، نادر ابراهیمی و هم‌چنین صمد بهرنگی، علناً چنین این همانی را معرفی و آن را تبلیغ می‌کنند.

۱۴. باید گفت که چون رویکرد صمد، بیشتر مارکسیستی است تا مدرنیستی، این گرایش او نیز منطقی به نظر می‌رسد.

۱۵. برای توضیح بیشتر،

می‌توان گفت که این منابع می‌توانند در مقام صادرکننده گزاره در گفتمان و منطق ارسطویی یا سایر دستگاه‌های دیگر منطقی باشند.

۱۶. نکته جالب این که کسانی که از نویسنده، به علت نداشتن تجربه و سابقه کافی در ادبیات کودک، سلب اعتبار می‌کنند، دقیقاً از چنین تئوری صدق و کذب استفاده می‌برند.

۱۷. تقریباً تمام کسانی که بررسی کردیم، از این مشکل یاد کرده‌اند و خصوصاً آقایان حجوئی و رحماندوست، به تفصیل در باب آن سخن رانده‌اند.

۱۸. در باب لزوم هم‌پایگانی دو طرفه، برای تحقق گفت‌وگویی عادلانه و مسالمت‌آمیز، همه اندیشمندان بزرگ این روزگار متفق‌القولند و خصوصاً هابرماس، در مبحث گفت‌وگوی بین‌الذنهانی، به تفصیل در باب آن سخن می‌گوید.

۱۹. البته، این بحث مربوط به فروپاشی در درون گفتمان‌هاست که اندیشمندان فرانسوی، مانند فوکو، کم‌تر به آن پرداخته‌اند. آنان بیشتر به فروپاشی از بیرون توجه داشته‌اند که مبحثی جداگانه، بسیار مفصل و بیشتر جامعه‌شناختی است تا نظری.

صریح مبانی از اصول روش است تا در صورت اختلاف مبانیی دو گزاره، از مقایسه آن‌ها جلوگیری شود.

۲) روش نیز در آثار این دوستان کاملاً مبهم و نامشخص است، در واقع، باید گفت که هیچ کدام از دوستان، به ذکر صریح روش خود نپرداخته‌اند و حتی اگر چنین کرده باشند، از آن جا که گزاره‌های با روش مبهم خود را نیز مستحق مقبولیت می‌دانند، عملاً شفافیت روش، از ملزومات اظهار یک گزاره حذف می‌شود.

خلاصه آن که نمی‌توان روش (در معنای کلاسیک) را در این گفتمان بازیافت و شاید بتوان به همین دلیل، گفتمان سابق ادبیات کودک را گفتمانی ایستا، غیرقابل رشد و محکوم به نابودی دانست. زیرا همه می‌دانند که هرچا روش و مبانی مبهم و نامشخص باشد، دایره امکان بحث، گفت‌وگوی اصلی و به تبع آن، رشد و انعطاف‌پذیری گفتمان نیز محدود و محدودتر می‌شود تا آن جا که بنای گفتمان فرو می‌ریزد^{۱۸} و به اعتقاد نگارنده تا فروپاشی کامل آن گفتمان، چندان زمانی نمانده است (البته، باید گفت که فروپاشی گفتمان، به معنای سلب اعتبار از بزرگان آن گفتمان یا شکست آنان نیست، بلکه به معنای تغییر قواعد بازی است و طبیعی است بزرگانی که بتوانند خود را با قواعد جدید منطبق کنند، حضوری مستمر در این حیطه خواهند داشت).

این تحلیلی مجمل از گفتمانی (سخنی) بود که تا پیش از آغاز دهه هفتاد، بر حوزه تئوری و نظریه‌پردازی ادبیات کودک تسلط داشت. در قسمت بعدی مقاله که در شماره آینده عرضه خواهد شد، به تبعات این گفتمان و هم‌چنین، نقد این گفتمان خواهیم پرداخت و کارایی آن را در روزگار خود، بررسی خواهیم کرد.

پی‌نوشت‌ها:

۱. Other of things, Michel Focault, p387

۲. این نکته خصوصاً هنگامی بسیار حیاتی می‌شود که با این استدلال روبه‌رو شویم که برخی می‌گویند ایران هنوز مدرنیته را تجربه نکرده و عاجز از درک پسامدرنیسم است. در حالی که از پروسه مدرنیته در ایران، بیش از ۵۰ سال می‌گذرد.

۳. کتاب کارل پوپر، اگر از انتقادات نسبتاً سطحی وی نسبت به مارکس صرف‌نظر کنیم، می‌تواند تصویر واضحی از چگونگی ایجاد مارکسیسم و تأثیرش بر دنیای اندیشه ترسیم کند. ر.ک. جامعه باز و دشمنان آن، جلد چهارم.

۴. حتی امروز هم مارکسیست‌ها یکی از بزرگ‌ترین منتقدان جدی مدرنیته و حتی تشکیل‌دهنده یک نحله در پسامدرنیسم هستند که البته، باید آن‌ها را بیشتر نئومارکسیست دانست و نه مارکسیست به معنای سنتی آن.

۵. اما واقعیت این است که آن تعریفی که دست‌اندرکاران ادبیات کودک پس از انقلاب، از ادبیات راستین کودک داشتند، چندان تفاوتی با تعریف پیش از

مستمر و قوی نویسنده در گفتمان خلق آثار ادبی، باعث می‌شود که او در گفتمان نقد ادبی نیز اعتباری درخور کسب کند و به تبع آن، گزاره‌هایش مقبولیت پیدا کنند (به همین دلیل ما شاهد مصاحبه‌هایی تئوریک با نویسندگانی قوی در ادبیات کودک، به اعتبار قوت آثارشان هستیم، در حالی که این امر در ادبیات بزرگسال، کم‌تر پیش می‌آید). از سوی دیگر، درهم‌آمیختگی سه حیطه نقد، نظریه و سیاستگذاری نیز باعث می‌شود کسانی که در دو امر نقد و خصوصاً سیاستگذاری اعتبار و سابقه دارند، خود را در صدور گزاره‌های تئوریک نیز محق بدانند و گزاره‌هایشان نیز معتبر و مشروع تلقی شود.

به این ترتیب، عملاً صورت گفت‌وگو در چنین نظام مقبولیتی، سراسر تغییر می‌کند. از آن جا که بحث در مورد صدق و کذب گزاره‌ها عملاً زیر سؤال بردن اعتبار صادرکننده آن‌ها محسوب می‌شود، انتقاد هم‌چون دعوت به خصومت تلقی می‌شود، گفت‌وگوها صورتی فرامنتی و برون‌متنی به خود گیرند و لحن مخاصمه‌آمیز می‌شود. سرانجام نیز پیروز این مخاصمه کسی است که بتواند اعتبار بیشتر خود را اثبات کند.

جالب این که خود بزرگان این گفتمان نیز به این مشکل پی برده‌اند،^{۱۹} انگاره‌ای که این اساتید برای پیش‌گیری از این مشکل، پیش‌رو نهاده‌اند. انگاره نقد آموزشی است که بنا بر آن، در این نقد می‌کوشند به نویسنده کمک و آموزش داده شود. در حالی که دوستان از این نکته غافل مانده‌اند که در نقد آموزشی، هم منتقد برتر و بالاتر از نگارنده فرض می‌شود و هم پایگانی که شرط لازم گفت‌وگوی عادلانه است، از بین می‌رود.^{۱۸} در واقع، انگاره «نقد آموزشی» به جای حل این مشکل (که به اعتقاد نگارنده در چنین گفتمانی غیرممکن است)، به راحتی صورت مسئله را پاک می‌کند.

د) روش صدور گزاره در گفتمان

عنصر دیگری که باید در هر گفتمان تحلیل کرد، شیوه صدور حکم در گفتمان است. به این معنا که باید بررسی شود برای صدور حکم، چه شرایطی باید حتماً رعایت شود تا در گفتمان مورد نظر، حکم، حکمی روشمند تلقی شود.

از آن جا که شیوه مقبولیت در این گفتمان، مبتنی بر صادرکننده است، بنابراین روش پایه و اصلی روش شهودی است. این امر در مجموعه آثاری که تاکنون بررسی کرده‌ایم، کاملاً قابل مشاهده است:

(۱) غیر از یک مورد (آثار آقای نادر ابراهیمی)،

در موارد دیگر، هیچ کدام از نظریه‌پردازان به اظهار صریح مبانی نظری خود نپرداخته‌اند. در حالی که می‌دانیم در هر روشی، به غیر از روش شهودی، ذکر